



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۷ / اسفند / ۱۳۹۹

موضوع کلی: مفاهیم

موضوع جزئی: مفهوم شرط - تنبیه سوم: بررسی تطابق منطوق و مفهوم در عموم -

کلام شیخ انصاری در مورد مبانی اختلاف - دو دیدگاه

جلسه: ۹۶

سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

تنبیه سوم

تنبیه سوم که چه بسا می‌بایست قبل از تنبیه دوم و پس از تنبیه مربوط به تداخل اسباب و مسببات ذکر می‌شد را مقدم کردیم، به دلیل اینکه ورود در بحث تداخل اسباب و مسببات محتاج به جلسات متعدد و بیشتری است و در این مجال باقی مانده از جلسات درسی به سرانجام نمی‌رسد. لذا ما وارد این تنبیه می‌شویم. به حسب نظم منطقی بحث مسئله تداخل اسباب و مسببات باید به دنبال تنبیه دوم مطرح می‌شد زیرا بحث از تعدد شرط و وحدت جزاء است، آنجا این بحث پیش می‌آید که اگر چند شرط و چند سبب برای یک حکم شرعی وجود داشت، آیا این اسباب و شرط، تداخل می‌کنند یا خیر؟ لذا قاعده این بود که بحث اسباب، تداخل مسببات را اینجا ذکر می‌کردیم ولی همانطور که گفته شد به دلیل نیازمندی به جلسات بیشتر آن را بعد از تعطیلات موکول خواهیم کرد.

تنبیه سوم: بررسی تطابق منطوق و مفهوم در عموم

اصل تطابق بین منطوق و مفهوم یک امر مسلمی است. یعنی اگر قیودی در منطوق ذکر شود، قهرا همین قیود در مفهوم نیز معتبر است. این در برخی موارد مشکلی ایجاد نمی‌کند، یعنی اگر قیودی را که در منطوق بیان شده، در مفهوم مراعات کنیم مشکلی ایجاد نمی‌کند. اما در برخی موارد این دچار اشکال و ابهام می‌شود. غرض از تنبیه سوم بررسی آن ابهام و اشکالی است که بواسطه لزوم تطابق منطوق و مفهوم پیش می‌آید.

مواردی که هیچ مشکلی ندارد، یکی جایی است که مثلا در منطوق قیود زمانی و مکانی ذکر شود، طبیعتا در مفهوم نیز همین قیود معتبر است، مثلا اگر گفته شود «ان جائک زید یوم الجمعة عند الزوال اضربه ضربا شديدا» اینجا سه قید در منطوق بیان شده است، یکی اصل مجعی زید است، آن هم در روز جمعه، در وقت زوال و در جزاء نیز قیدی برای ضرب ذکر شده که کیفیت ضرب را بیان کرده است. می‌گوید اگر ظهر روز جمعه زید آمد، شدید او را بزن. در ناحیه مفهوم نیز همین قیود بدون تردید اعتبار دارد، یعنی مفهوم این جمله این می‌شود که «ان لم یجئک زید یوم الجمعة عند الزوال لایجب ان تضربه ضربا شديدا» اگر زید عند الزوال روز جمعه نیامد، واجب نیست ضرب شدید نسبت به او داشته باشی. این مفهوم آن جمله است دقیقا همان قیودی که در منطوق ذکر شده از کیفیت ضرب در جزاء گرفته و زمان آمدن زید در شرط و خود شرط، اینها در ناحیه مفهوم نیز همه معتبر است و تطابق باید باشد و مشکلی هم ایجاد نمی‌کند.

در مواردی هم که حکم در منطوق بر عام مجموعی بار می‌شود، این تطابق در ناحیه مفهوم لازم است و مشکلی هم ندارد و ابهامی در آن به نظر نمی‌رسد، مثلاً اگر گفته شود «ان جائک زید اکرم مجموع العلماء» قهراً مفهومش این می‌شود «ان لم یجئک زید لایجب اکرام مجموعهم» اگر زید نیامد اکرام مجموع واجب نیست. حکم عند انتفاء الشرط منتفی می‌شود، موضوع عبارت است از مجموع العلماء، قهراً حکم وجوب اکرام از مجموع العلماء منتفی می‌شود به عبارت دیگر مفهوم «ان جاء زید اکرم مجموع العلماء» با وجوب اکرام بعضی از آنها منافاتی ندارد، زیرا حکم روی مجموع رفته، در ناحیه مفهوم نیز عام مجموعی موضوع قضیه است، این تطابق وجود دارد، آنچه در ناحیه منطوق موضوع قرار گرفته در مفهوم نیز همان موضوع قرار می‌گیرد.

پس لزوم تطابق بین منطوق و مفهوم در این موارد موجب اشکال و بحث و نزاع نیست.

اما در برخی موارد لزوم تطابق بین منطوق و مفهوم موجب بحث و اشکال و اختلاف شده و آن هم مربوط به مواردی است که موضوع در منطوق عبارت از عام استغراقی باشد. عام استغراقی یعنی عامی که در آن شمول نسبت به افراد مد نظر است، حکم روی افراد رفته نه روی مجموع بما هو مجموع، حکم برای عموم ثابت شده است، اما به اعتبار افرادش.

عام استغراقی گاهی از راه وضع استفاده می‌شود، مثل اینکه بعضی از الفاظ وضع شده‌اند برای دلالت بر عام استغراقی مثل «کل» یا جمع محلی به الف و لام، اینها وضع شدند برای دلالت بر عموم.

در بعضی از موارد بالوضع دلالت بر عموم ندارند. بلکه هیئت دلالت بر عموم می‌کنند مثل نکره در سیاق نفی، نکره در سیاق نفی به گفته برخی دلالت بر عموم می‌کند و این دلالتش بر عموم بالوضع نیست، بلکه بالاطلاق دلالت بر عموم می‌کند. مثل «اذا بلغ الماء قدر کر لم ینجسه شیء»^۱ این مضمون روایت است. در مورد مفهوم این جمله اختلاف شده است. از نظر منطوقی «لم ینجسه شیء» نکره در سیاق نفی است، شیء، نکره است و در سیاق نفی قرار گرفته است.

اینجا اختلاف در این است «الماء اذا لم یبلغ قدر کر» اگر به حد کر نرسد، آیا باید بگوییم «ینجسه کل شیء» یا «ینجسه شیء»؟ این بسته به این است که اینجا قائل به تطابق بین مفهوم و منطوق باشیم یا خیر؟ یعنی بگوییم همانطور که در منطوق عموم استفاده می‌شد که «لم ینجسه شیء» یعنی هیچ چیز او را نجس نمی‌کرد، مفهومش این است که «ینجسه کل شیء» هر چیزی او را نجس می‌کند، این را اگر بگوییم معنایش این است که مفهومش عام است و این تطابق وجود دارد. اما اگر گفتیم «ینجسه شیء» اینجا دیگر مفهوم عام نیست، چیزی او را نجس می‌کند، اینکه چه چیزی او را نجس می‌کند به آن کاری نداریم، و اینکه چگونه باید بفهمیم آن شیء چیست با آن کار نداریم. اگر گفتیم مفهوم این جمله این است که ینجسه شیء اینجا دیگر مفهوم ما عام نیست.

در مواردی مثل این قضیه که حکم در منطوق روی یک عام استغراقی رفته، می‌خواهیم ببینیم مفهومش نیز یک عام استغراقی است، یا اینکه مفهومش دیگر عام نیست و در این موارد دیگر تطابق رعایت نمی‌شود؟

کلام شیخ انصاری در مورد مبنای اختلاف

شیخ انصاری اختلاف در این مسئله را مبتنی کرده بر اینکه آیا آن عامی که در منطوق موضوع قضیه قرار گرفته و لحاظ شده، این عام خودش موضوعیت دارد، یعنی عام بما هو عام متعلق نهی قرار گرفته است، یا عام بما أنه مرآة و آله لملاحظه حال الافراد متعلق حکم قرار گرفته است؟ اگر بگوییم عام در منطوق به عنوان آینه افراد و آلت و ابزاری برای شمول و استقراق نسبت به افراد

^۱ وسائل، ج ۱، ص ۱۵۸، باب ۹ از ابواب ماء مطلق.

معتبر شده، اینجا دیگر در مفهوم، نفی به آن متعلق نمی‌شود. بنابراین اختلاف بین منطوق و مفهوم فقط در کیف است نه در کم، یعنی یکی مثلاً موجهه است و یکی سالبه و الا از نظر کمیت و عموم و شمول فرقی بینشان نیست. طبق این مبنا مفهوم می‌شود «الماء اذا لم يبلغ قدره کر ینجسه کل شیء» طبق این مبنا تطابق حفظ شده، اگر مفهوم، موجهه کلیه است، منطوقش هم موجهه کلیه است، تطابق بین منطوق و مفهوم در مسئله عموم و کلیت محفوظ مانده.

اما طبق مبنای دوم که عموم در منطوق بما أنه عموم و به نحو موضوعیت معتبر شده، اینجا در ناحیه مفهوم طبیعتاً اثر می‌گذارد و آن نیز در مفهوم نفی می‌شود، یعنی می‌گوید: اگر قضیه در ناحیه منطوق به نحو موجهه کلیه بود، در ناحیه مفهوم به نحو موجهه جزئی می‌شود. کأنه مفهوم طبق این مبنا این است «الماء اذا لم يبلغ حد کر ینجسه شیء» دیگر این موجهه جزئی است، لذا بین مفهوم و منطوق از حیث کمیت تطابق وجود ندارد، همانطور که از نظر کیفیت تطابق نیست، آن سالبه بود این موجهه است آن کلیه بود و این جزیه است.

شیخ انصاری معتقد است اختلاف در اینکه آیا در مفهوم نیز عموم است یا خیر؟ تابع این اختلاف است که عموم در ناحیه منطوق را چگونه لحاظ کنیم؟ عموم را «بما أنه آلة لملاحظة حال الافراد» ببینیم یا آن را بر وجه موضوعیت ببینیم؟

نظر شیخ انصاری

خود شیخ انصاری عقیده‌شان آن احتمال اول است. ایشان معتقد است مفهوم و منطوق در ناحیه کمیت تفاوتی نمی‌کند، اختلافشان فقط در ناحیه کیفیت است، یعنی در سلب و ایجاب با هم مختلف هستند، اما از نظر عموم متفاوت نیستند. طبق نظر شیخ انصاری مفهوم این قضیه این می‌شود که «اذا لم يبلغ قدر کر ینجسه کل شیء». آن وقت دلیل هم آورده بر اینکه این مقتضای فهم عرف است، عرف اینچنین حکم می‌کند، عرف است که می‌گوید در قضیه «اذا بلغ الماء قدر کر لم ینجسه شیء» مفهومش این است که «اذا لم يبلغ قدر کر ینجسه کل شیء»^۱

نظر صاحب هدایة المسترشدين

صاحب هدایة المسترشدين و بعض دیگر در مقابل شیخ انصاری معتقدند مفهوم قضیه‌ای که موضوعش عام استغراقی است، یک موجهه جزیه است، یعنی هم اختلاف در «کم» و هم اختلاف در «کیف»، به عبارت دیگر ایشان نظر دوم را قبول کرده، می‌گوید مفهوم این قضیه این است «الماء اذا لم يبلغ قدر کر ینجسه شیء» و عمده دلیل ایشان بر اختیار این نظر این است که منطوق قضیه، سالبه کلیه است، مفهوم هم که نقیض منطوق محسوب می‌شود، باید موجهه جزیه شود. یعنی در واقع ایشان با دو مقدمه به این نتیجه می‌رسد.

از یک طرف می‌گوید: مفهوم یک قضیه نقیض آن قضیه است، مفهوم نقیض منطوق محسوب می‌شود و در منطوق هم گفته‌اند که نقیض سالبه کلیه، موجهه جزیه است. پس اینجا باید بگوییم مفهوم ما یک قضیه‌ای است به نحو موجهه جزئی، زیرا منطوقش سالبه کلیه است.

نظر محقق بروجردی

^۱ مطارح الانظار، ج ۲، ص ۴۳.

محقق بروجردی هم بر این عقیده است که حق با صاحب هدایة المسترشدين است. ایشان می‌گویند: ظاهر قضیه منطوقیه این است که اگر آب کر باشد، هیچ چیزی از نجاسات نمی‌تواند آن را نجس کند، یعنی هیچ نجسی مؤثر در آب کر نیست. اگر منطوق ما چنین معنایی داشته باشد، به تعبیر ایشان آن عاصمیتی که برای آب کر ثابت بود، دیگر آن عاصمیت ثابت نیست. آن موقع می‌گفت آب کر از هرگونه تأثیر محفوظ و مصون است و هیچ یک از نجاسات نمی‌تواند در آن تأثیر بگذارد، مفهومی این است که آن عاصمیت دیگر از بین می‌رود، اگر آن عاصمیت از هر نجس از بین برود، نتیجه‌اش این است که یک نجس هم می‌تواند این آب را نجس کند. تعبیر ایشان این است «و هو مساوق عرفا للايجاب الجزی» می‌گویند: عرف این را به نحو موجهه جزیه ثابت می‌کند. وقتی عرف می‌بیند که منطوق قضیه این است که آب کر اعتصام دارد و هیچ نجسی نمی‌تواند آن را نجس کند، می‌گویند: مفهومی این است که اگر این آب کر نباشد و به حد کر نرسد، دیگر اعتصام ندارد، آن اعتصام کلی از بین می‌رود، اگر آن اعتصام کلی از بین رفت معنایش این است که ینجسه شیء، دیگر ینجسه کل شیء نیست.^۱ عرض کردم که کاری نداریم به اینکه این شیء در اینجا چیست.

پس به طور کلی در مورد قضیه‌ای که در آن حکم بر یک عام استغراقی ثابت شده دو دیدگاه وجود دارد؛ اختلاف شده که موضوع در مفهوم نیز عام استغراقی است، یعنی مفهوم هم به نحو موجهه کلیه ثابت می‌شود، البته با اختلافی که در کیف است، از نظر سلب و ایجاب اختلاف دارند؛ یا آنکه در مفهوم نیز قضیه از نظر «کم» هم متفاوت می‌شود، دیگر موضوعش کلی نیست، می‌شود موجهه جزیه؟

این اختلاف وجود دارد، شیخ انصاری این اختلاف را مبتنی بر نوع لحاظ عموم قرار دادند ایشان خودش نظر اول را اختیار کرد و گفت فقط اختلاف در کیفیت بین منطوق و مفهوم است اما از نظر کمیت اختلافی بین دو قضیه نیست، به عبارت دیگر تطابق در منطوق و مفهوم در کلیت نیز وجود دارد و هر دو کلیه هستند اما در مقابل برخی معتقدند، هم در کیف و هم در کم اختلاف پیش می‌آید و دیگر تطابق وجود ندارد و هر کدام یک دلیل اقامه کردند، شیخ انصاری به عرف استناد کرد و صاحب هدایة المسترشدين از راه نقیض و اینکه نقیض سالبه کلیه موجهه جزیه است وارد شد و محقق بروجردی نیز به عرف استناد کردند. پس عرف هم مستند شیخ انصاری شد و هم مستندین مخالفینش.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ لمحات الاصول، ص ۲۹۶.